

بیش معنوی - ۵۹

نوشته‌ی

مهدی کمپانی زارع

معنای زندگی

مهدی کمپانی زارع
نویسنده و مترجم

مولانا و معنای زندگی

نوشته‌ی
مهدی کمپانی زارع

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر) / مدیر هنری: باسم الرسام
روفجینی و صفحه‌آرایی: حروفجینی هما (امید سیدکاظمی) / چاپ اول: ۱۳۹۲ / لیتوگرافی: نوید
شمارگان: ۲۰۰۰ / قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۴۷-۶۸-۳

نگاه معاصر

نشر نگاه معاصر

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، کوچه محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی
تلفن: ۸۴۱۹۰۲۲ / پست الکترونیک: negahe_moaser@yahoo.com

سرشناسه	کمپانی زارع مهدی ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور	مولانا و معنای زندگی / نوشته‌ی مهدی کمپانی زارع.
مشخصات نشر	تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۱۹۲ ص: ۱۴/۵، ۲۱/۱ س.م.
فروست	پیش معنوی؛ ۵۹.
شابک	۱۰۰۰۰ ریال: ۳-68-747-60-97
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.	
یادداشت	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. - نظریه درباره معنی (فلسفه).
موضوع	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. - درباره زندگی.
موضوع	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. - نقد و بررسی.
موضوع	معنی (فلسفه).
موضوع	زندگی.
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۲ ک ۸ م / PIR ۵۳۰۷
رده‌بندی دیویی	۸۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی	۳۲۱۳۶۱۴

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۱۱	فصل اول: در آمدی به بررسی فیاض سؤاله معنای زندگی
۱۳	معنای «معنای زندگی»
۱۵	معنای «معنا»
۱۹	معنای واژه «زندگی»
۲۵	نگرش‌های مختلف در بحث «معنای زندگی»
۳۲	گستره حوزه‌های مرتبط با مسأله معنای زندگی
۳۹	فصل دوم: معنای زندگی در دو دوره حیات مولانا
۵۷	فصل سوم: معنا از نگاه مولانا
۶۵	اصالت و محوریت معنا در عالم
۸۳	معنا همان خداست
۹۸	چگونگی مواجهه با معنا و نقش صورت در آن
۱۳۵	فصل چهارم: زندگی
۱۷۱	فصل پنجم: نگاهی کوتاه به «معنا» به مثابه هدف و ارزش
۱۸۹	کتابنامه
۱۹۱	نمایه اعلام

پیشگفتار

از زمانی که ما انسان ها به صفت خاک قدم نهاد بی آنکه از ماهیت اکسیژن و نسبت آن با خود اطلاعی داشته باشیم این عنصر حیاتی را در ریه های خود فرو می برد و حیات خویش را استمرار می بخشد. کلمات ها از نسبت خود با این عنصر اطلاعی نداشت و حتی نمی دانست که حیاتش بر گرازان است، اما بعدها به صورت ابهام آمیزی از اهمیت هوا در زندگی خود مطلع شد. فن ها را آشفته تا آه به نحو متمایزی از وجود اکسیژن و کارکرد و جایگاه آن خبر یافت و توانست با استفاده از آن را به صور مختلف در استخدام خود بگیرد و آن را در تبیین های خویش از وقایع و در دخالت دهد. اهمیت آگاهی ما از وجود اکسیژن آنگاه دانسته می شود که بتوانیم بیماران را که به نحو طبیعی قادر به دریافت اکسیژن از پیرامون خود نیست، از رنج و درد نجات دهیم یا اینکه علل وقوع بسیاری از پدیده هایی را که گذشتگان جز با توسل به مشهورات و مظاهر غریب و حتی خرافات قادر به تبیین و توضیح آن نبودند، تشریح نماییم. چیزهای بسیاری در درون و برون ماست که چون اکسیژن دائم با ما در ارتباط اند و ما درک و نظریه ای از آنها نداریم. وضعیت ما گاه مانند ماهیانی است که جز آب ندیده اند و آب را می جویند. می دانند که آب چیست و کجاست. چه بسیار اموری که در مجاورت ما هستی دارند و ما از آنها غافلیم. می توان به وصل رسید و بدان آگاه نبود، چنانکه فیض کاشانی می گفت:

گفتم: به کام وصلت خواهم رسید روزی؟ گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی^۱

می توان صاحب جام جم بود و آن را از این و آن طلب کرد. می توان بر گنج خفت و

از بی‌چیزی فریاد بر آسمان رساند و در طلب آن به این سو و آن سو آواره شد. ماهیان گاه چنان از آب بی‌خبر می‌شوند که جز با گرفتار شدن در خشکی، درکی از آب برایشان حاصل نمی‌شوند. همگان دل دارند، اما تا کسی و چیزی دلبری نکند متوجه دل داشتن نمی‌شویم. به تعبیر مولانا دل را در دل‌بردگی می‌توان یافت و سلامتی را در بیماری می‌توان درک کرد. در جهان ما نه تنها نهانی‌ها که حتی امور آشکار نیز به ضد خود پیدا و دانسته می‌شوند. گویی همیشه باید چیزی از کف برود تا وجود و جایگاه آن دانسته شود. «معنا» نیز همین سنخ امور بود که تا از کف نرفت، اهمیت و چیستی‌اش مورد توجه و پرسش قرار نگرفت. بشر جدید که به جدّ در پی تغییر جهان بود و می‌خواست تمام هستی را بر اساس خواسته‌های خود بازسازی و فهم کند، برای خود وضعیتی را رقم زد که در می‌شد آن گزیده‌شد پیرسد که آیا اساساً آنچه ما آن را زندگی می‌خوانیم ارزش و هدفی دارد و یا ارزش بی‌پایه و بی‌معناست که بودن و نبودن آن مساوی است و هیچ تفاوتی ندارد و بودنش سراسر هیچ است و دشواری. بشر در جهان قدیم چه حیات بامعنا داشت و چه بی‌معنا، از معنای زندگی نمی‌پرسید و علی‌رغم نداشتن تئوری‌های منسجم در این باب در معنا و یا بی‌معنای هستی می‌تامل و تامل می‌کرد. انسان گذشته به هر دلیل در مقام پرسش از معنای هستی نبود و پیرامون آن سخن نمی‌گفت و سازمان‌یافته‌ای نمی‌گفت. معنای زندگی در فضای حیات بشر پیشین متنازع بود، اما به دلایلی تئوریزه نمی‌شد و مورد ارزیابی‌های دقیق علمی قرار نمی‌گرفت. حتی اگر هم بی‌معنایی در هوای زندگی‌اش پراکنده بود، در باب آن هم نظریه یا نظریاتی ارائه نمی‌داد. بشر انسان پیشامدرن هر چند ضمن مباحث مختلف فلسفی، اخلاقی، عرفانی و... به معنای معنای و سعادت و حیات نیک می‌پرداخت، اما به هیچ‌روی با گستره و ژرفا و تمایزی که بشر جدید درگیر معنا شد، با آن مواجهه نیافت. بی‌شک این عصر جدید اقتضائات تازه‌ای داشت که پرسش از معنای زندگی را برای ما در سطحی فراگیر مطرح کرد. اینکه این اقتضائات چه بودند و بالبی است که در ادامه به تفصیل بدان خواهیم پرداخت. اجمالاً می‌توان گفت که هفتاد و پنج سال پیش بشر مانند چند قرن اخیر پس از رنسانس انسان خود را درگیر مسأله بودن و نبودن نیافت. بسیط‌ترین و دشوارترین پرسش، پرسش از هستی است. ویتگنشتاین بر آن بود که «آنچه رازآمیز است، نه چگونگی وجود جهان، بلکه خود وجود آن است»^۱ از این ژرفا اندکی که

بالتر آیم با وجود خود روبرو می‌شویم. هایدگر بر آن بود که «انسان یگانه موجودی است که وجودش برای او مسئله است»^۱ اصلی‌ترین پرسش‌ها و مسائل انسان به همین وجود او راجع است. این پرسش‌ها و مسائل اضطراب‌آفرین‌اند. سایر حیوانات ممکن است از بابت رهایی از چنگ حیوانات درنده یا تغذیهٔ بچه‌های خود نگران باشند، اما به نظر نمی‌رسد که دچار مشکل موسوم به «اضطراب هستی‌شناختی» باشند؛ یعنی این احساس که ما خودی بی‌معنا و زایدند؛ چیزی که ژان پل سارتر آن را «شور بیهوده» می‌نامد. چرا باید با هستی یافتن رنج‌های بی‌شماری را تحمل کنیم؟ چه دلیل معقولی برای تحمل این دردها و رنج‌ها و کاستی‌ها و ناکامی‌ها وجود دارد؟ چه اموری می‌تواند درد و رنج در عالم بودن را برای این موجود تحمل‌پذیر، شیرین و حتی جذاب کند؟ آیا صرف همین بودن و حیات آمل از آن می‌تواند معنای زیستن را برایمان معقول کند و یا باید جویای غایتی بیرون از آن بود؟ هر آن غایت وجود دارد به چه نحو قابل شناسایی و دستیابی است و راه وصول بدان کدام است؟ این سبقت را باید در درون خود جست‌وجو کنیم و یا اینکه در بیرون از خویش به دنبال آن باشیم. این پرسش‌ها همان‌گونه که ملاحظه می‌شود به همان «پرسش هستی» بازمی‌گردد. به عبارت دیگر مسائل وجودی ماست. مستی استیلا بر عالم خاکی بشر مدرن را چنان در سرخوشی و غفلت فرو برده بود که همهٔ آنچه در گذشته زندگی خویش را بدان‌ها بامعنا و بسامان می‌کرد از انباش فرو ریخت. آنگاه که وی هوشیار شد و در جست‌وجوی گمشدهٔ خود برآید، دانست که اساساً نمی‌داند چه چیز را گم کرده تا در جست‌وجوی آن برآید. برخی گمشده‌ها را می‌دانست در انبان داشته و آنها را می‌شناخت، پس از رسیدن به شکوه سروری تازه و شور اعتنا نمی‌یافت و این بار به قعر درّه استغنائی خود پرتاب می‌کرد. سوگواری بشر به گم شدن معنای زندگی و مباحثی از این دست و جست‌وجوی آن نشان از آن دارد که او گم شده و گشتهٔ خود را در همین حوالی رها کرده است، چنانکه «یکی انگشتی‌ای در موضوع گم کرد. اگر چه آن را از آنجا بردند، او گرد آنجا می‌گردد، یعنی من اینجا گم کرده‌ام. پس آنجا به دنبال تعزیت گرد گور می‌گردد و پیرامن خاک بی‌خبر طواف می‌کند و می‌بوسد یعنی آن انگشتی را اینجا گم کرده‌ام»^۲ البته ذهن و علم انسان جدید مختصات خاص خود را دارد و با هر مسئله‌ای به گونه‌ای متناسب با روش‌ها و منابع خود مواجه می‌شود. آنچه در

1. *Being and time*, p. 36.

۲. فیه ما فیه، ص ۲۱۲.

دانش‌های جدید «روشمندی» خوانده می‌شود، بیانگر همین مطلب است. براساس مبنای روشمندی ورود به هر حوزه و مسأله فکری، ابزارها و منابع خاص خود را نیازمند است. اگر در جهان گذشته منابع معرفتی محدود بودند و عمده‌ترین آنها دین به شمار می‌آمد؛ امروزه نه چنین محدودیتی وجود دارد و نه به دین نگاه پیشین وجود دارد. کثرت منابع و فروافتادن ادیان الهی از موضع قدرتمند گذشته‌شان موجب شده هر کس که عقل و دل در رو دینی از ادیان الهی دارد و در روزگار جدید به سر می‌برد، بکوشد تا روایتی از معتقدات خود ارائه کند که با روش‌ها و نگرش‌های مدرن هماهنگی و دست‌کم عدم ناسازگاری داشته باشد. البته ممکن است این مطلوب از معبر نقد دنیای جدید و مختصات و مقتضیات آن عبور نکند. اما در جهان مدرن شرایط و مختصاتی دارد و روشمندی نقادانه را مقتضی است. بدین ترتیب مترادف و باید نقد دنیای جدید و فرآیندها و فرآورده‌های آن بود، اما این هم روشمندی‌ای است که البته می‌کند که ما از همین عصر آموخته‌ایم.

به هر روی در دهه‌های اخیر پرسش از معنای زندگی برجسته و جدی شده و ما ساکنان این جهان نیز در سکوت این پرسش مهم و بنیادین روبرویم و باید پاسخی درخور برای آن بیابیم تا هم تواناییات خود را معنادار کنیم و هم به دیگران در این زمینه یاری رسانیم. عرفان اسلامی از معنای دین و حاصلخیزترین بسترهایی است که می‌توان میوه معنا را از درخت آن پدید آورد. سبب نیازمندی‌های انسان جدید گذاشت. هنوز هم عرفان ادیان یکی از منابع مهم و جایگزین‌ناپذیر در بُعد معنوی حیات انسانی است. عرفای ادیان ابراهیمی و به ویژه عارفان مسلمان تأکید بر حقیقت و مغز هستی و دین می‌کوشیدند تا فارغ از هر پدیدار و صوربتندی خیر همگان را به دیدار معنا و حقیقت هستی برند. یکی از شاخص‌ترین کسانی که در این راه و جهد بسیار نموده و هم در مقام نظر و هم در مقام عمل و کنش انسانی «معنا» را در محور و کانون پندار و کردار و گفتار خویش قرار داده، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. او که جویان و پریشان معنا بود با نقب زدن به همه امور هستی آن‌را طلب می‌کرد و همگان را بدان دعوت می‌نمود. او معنی را خدا می‌دانست (المعنی هو الله) و در و دیوار هستی را پر از معنا می‌یافت. از هر کجای اندیشه او آغاز کنی می‌بینی که وصال عروس معنا را جویا و گویاست. اگر از انسان‌شناسی بیابازی در انسان به دنبال جان است و اگر از جهان‌شناسی، به دنبال جان جهان است و اگر از خداشناسی جویای جانان است. او طالب جان بود و جانِ جان و جانِ جانِ جان و جانان و کیست که نداند همه اینها معناست و خدا؛ که

«معنا» خداست و خدا «معنا» است و همه هستی تجلی معنای خدا. جهان کلمه خداست چون در ورای همه این ظواهر او (معنا) نشسته است. مولانا خود را «ماهی دریای معنی» می‌دانست و از این برای ما حکایت می‌کرد که از این دریا هیچ‌گاه ملال نیافته است و دمام در آن غوطه می‌خورد.^۱

در این نوشته ابتدا به اختصار می‌کوشیم ضمن تشریح مختصات و جغرافیای بحث معنای زندگی در جهان معاصر به ایضاح این مسأله و دیدگاه‌های مختلف پیرامون آن پردازیم. در ادامه نیز این بحث را به تفصیل در اندیشه‌های مولانا جلال‌الدین بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که او چه تلقی‌ای از معنا و زندگی و معنای زندگی دارد و برای معنای زندگی چه مطالبی را بیان می‌کند. آشکار است که در آثار مولانا بحثی مستقل و بدون به نام معنای زندگی موجود نیست، چنانکه در بیشتر مباحث چنین است. در این نوشته می‌کوشیم اجزای پراکنده اندیشه‌های وی را که ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با این بحث دارند، به هم‌نشینی یکدیگر دعوت کنیم و نظریه مولانا را در بحث معنای زندگی تبیین کنیم. مولانا علاوه بر اینکه در باب زندگی و معنای آن سخنان ارزشمندی دارد، به خصوصاً زندگی معنادار و با شور و نشاطی را تجربه کرده بود و از هر دو جهت می‌تواند مورد توجه انسان معاصر قرار بگیرد.